

امرای صاحب منصب در درگاه خوارزمشاهیان

دکتر محمد امیر شیخ‌نوری* - دکتر هوشنگ خسروبیگی**

چکیده

در دوره خوارزمشاهیان درگاه یا دربار همچون گذشته تشکیلات گسترده‌ای داشت. کارکنان دربار جدا از دیوانیان، به گروه‌های مختلف تقسیم می‌شدند و هر گروه جایگاه و مرتبه خاص خود را داشت. صرف‌نظر از خانواده سلطان، ارشد این گروه‌ها امرای درگاه بودند که خود نیز به دسته‌هایی تقسیم می‌شدند. در این مقاله برخی امرای مقرب درگاه از جمله؛ حاجب، امیرمجلس، امیرآخور، امیرشکار که هر یک متصدی مسئولیتی در درگاه بوده‌اند، مورد بررسی قرار خواهد گرفت. همچنین پیشینه منصب، جایگاه منصب در ساختار اداری دولت خوارزمشاهیان، معرفی برخی صاحبان این مناصب و بررسی مناصب مشابه این مسئولیتها از مهمترین سرفصلهایی است که در این مقاله بررسی خواهد شد.

واژه‌های کلیدی

خوارزمشاهیان، دربار، درگاه، امیر، حاجب، امیرمجلس، امیرآخور، امیرشکار.

مقدمه

دولت خوارزمشاهیان از ۴۸۵ تا ۶۲۸ هجری قمری (مرگ سلطان جلال‌الدین) بر بخشی از سرزمین ایران و مدتی نیز بر کل ایران فرمانروایی داشتند. با این حال بجز کتاب

* - دانشیار گروه تاریخ دانشگاه الزهرا

** - استادیار دانشگاه پیام نور

پروفسور قفس اوغلی درخصوص تاریخ سیاسی دولت خوارزمشاهیان و کتاب درسی سازمان سمت با عنوان تاریخ خوارزمشاهیان، تاکنون کار مستقل دیگری درباره این سلسله انجام نشده است و مورخان و پژوهشگران همچون بارتولد، باسورث و یا مورخان ترک این سلسله را در کنار برسیها و تحقیقات خود درباره سلسله‌های ترک قرون میانه انجام داده‌اند. این پژوهشها در موضوع نظام اداری دولت خوارزمشاهیان با فقر بیشتری روبه‌رو است. در این مقاله بخشی از ساختار اداری ایران در دوره خوارزمشاهیان مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

درگاه سلطان: درگاه یا بارگاه سلاطین خوارزمشاهیان همچون دوره‌های گذشته، مقرر و خانه سلطان و به جایی اطلاق می‌شد که سلطان در آنجا به همراه خانواده و خدمه خود سکنا می‌گزید و فرمان سلطان از آنجا صادر می‌شد^(۱) و شکوه آن نشانه ابهت سلطان بود.^(۲) مرتبه سلطان در «شوکت درگاه» او تجلی می‌یافت و دیوانیان و درباریان و ملتسمان سلطان، درگاه و بارگاه او را دعا و ثنا می‌گفتند (۴۴: ص ۶۸). بدین لحاظ درگاه، تشکیلات گسترده، مناصب و نظام‌های مخصوصی داشت.

تقلد مناصب درگاه موجب منفعت بی‌نهایت صاحب‌منصب و توانگری او بود (۳۱: ص ۳۲۵) و خدمت در بارگاه سلطان افتخاری بزرگ محسوب می‌شد (۴۳: ص ۳۹۲). وابستگان به درگاه به صفات و فضایل بزرگ موصوف بودند و پرورده بارگاه خوانده می‌شدند (۴۴: ص ۹۱). افتخار و امتیاز صاحب‌منصبان بارگاه آن بود که به‌راحتی می‌توانستند به حضور سلطان بار یابند و ملتسمان حاجات تلاش می‌کردند به واسطه این افراد به خدمت سلطان رسند (۲۴: ج ۱، ص ۴۰۹).

معمولاً درباریان به گروههای زیر تقسیم می‌شدند:

۱- شاهزادگان و دیگر اعضای خانواده سلطان

۲- امرای مقرب. این امرا خود به سه گروه تقسیم می‌شدند. گروه اول امیران صاحب‌منصب درگاه مانند امیرحاجب، امیرآخور، امیرمجلس و ... بودند که انجام امور مختلف درگاه را بر عهده داشتند و موضوع این مقاله نیز بررسی این گروه از امراست. گروه دوم امرای والی و اقطاع‌دار بودند که غالباً خود در دربار حضور داشتند و نمایان آنان در ولایات اداره امور املاک اقطاعی آنان را عهده‌دار بودند. گروه سوم امرای نظامی و صاحب‌منصبان ارشد سپاه بودند که فرماندهی سپاهیان را بر عهده داشتند. با این حال امرای هر گروه امکان داشت جزو دو گروه یا در هر سه گروه به حساب آیند.

۳- ندیمان سلطان: که به گروه‌های مختلفی تقسیم می‌شدند. گروهی از جمله دیوانیان، مشاوران سلطان و یا اندیشمندان علوم مختلف بودند که سلطان آنان را مورد مشورت خود قرار می‌داد و یا در مجالس علمی در حضور سلطان حاضر می‌شدند. گروهی از ندیمان، نیز همنشینان سلطان در مجالس عیش و طرب بودند.

۴- دیوانیان ارشد: همچون وزیر و رؤسای دیوان‌ها که به اقتضای وظایف در دربار حضور می‌یافتند.

۵- گروگان‌ها: شامل امرا، یا فرزندان امرا و والیان و حکام و یا اعضای خانواده‌هایی بودند که عضوی از آن خانواده به اسم گروگان در دربار نگهداری می‌شد. همچنین مدعیان احتمالی تاج و تخت دیگر سلاله‌ها نیز به حکم احتیاط در دربار تحت نظر بودند. از جمله به نوشته ابن‌اثیر، سلطان سمرقند برای حفظ وفاداری، گروگانی به نزد سلطان محمد خوارزمشاه فرستاده بود (۱: ج ۲۵، ص ۱۸۷). نسوی نیز شماری از این گروگان‌ها را نام برده است (۳۹: ص ۴۲).

۶- خدمه دربار: شامل دیگر منصب‌داران و خدمه فرودست شاهی، غلامان، فراشان و خادمان بودند. بسیاری از این خدمه‌ها زیر نظر امرای صاحب‌منصب و یا دیگر صاحب‌منصبان که مرتبه امیری نداشتند، به انجام وظیفه اشتغال داشتند.

هدف این مقاله بررسی گروه اول امرای مقرب دربار خوارزمشاهیان است که هر

یک در دربار منصبی مهم برعهده داشتند.

امیران صاحب‌منصب: مهمترین امیر صاحب‌منصب درگاه سلطان، امیرحاجب یا امیربار،^(۳) رئیس درگاه سلطان و یا رئیس تشریفات درگاه بود. وی بر حاجبان درگاه سمت سروری داشت. حاجبان پرده‌داران و دربانان درگاه بودند. جاحظ در شرح تشکیلات ایران پیش از اسلام، پرده‌دار یا سنکبان^(۴) را خرم‌باش^(۵) و در جایی بارید می‌خواند. وظیفه او برقراری نظم جلسات درگاه و نگهداری از پرده بود. ظاهراً منظور از پرده، حایلی بود که مجلس سلطان را از فضای دیگر جدا می‌ساخت. از جمله وظایف خرم‌باش دریافت نامه از ارباب حاجات و انتقال آن به پادشاه بود (۱۶: ص ۱۴۱، ۳۸-۴۰). در عصر خلفای عباسی اصطلاح حاجب متداول شد. جاحظ در کتاب خود به جای اصطلاح بارید، عبارت حاجب را آورده است (۱۶: ص ۱۴۱، ۱۲). حاجب در این دوره به معنی واسطه بین پادشاه و کسی که می‌خواهد با او دیدار کند، بود. همچنین وی وظیفه داشت در مجلس شاه افراد را براساس نسب و مقامشان در جای مشخص بنشانند (۵: ص ۲۸/۴۹۶، ۳۱۶، ۳۰۰).

سامانیان با بهره‌گیری از تشکیلات اداری خلفای عباسی و دولتهای پیشین ایران قبل از اسلام، تشکیلات بارگاه خود را سامان بخشیدند. به نوسا گردیزی ابو عبدالله جیهانی وزیر نصر بن احمد سامانی، رسم و آیین همه درگاهها و دیوان‌های دیگر ممالک را بررسی کرد و آیین‌های نیکوی این درگاهها را برگرفت و در بارگاه سامانیان متداول ساخت و به شیوه تشکیلات بارگاه عباسیان، رسم حاجب داشتن نیز در درگاه سامانیان متداول گشت (۲۸: ص ۳۴۴، ۳۴۰، ۳۳۰، ۳۲۵، ۳۰۸).

در دوره سامانیان حاجبی از مقامات بزرگ بود. غلامان پس از طی مراحل متعدد به حاجبی می‌رسیدند. چون غلامی خریده می‌شد، یک‌سال غلام پیاده در رکاب بود و به تدریج هر سال به مرتبه او افزوده می‌شد. در سال هشتم خدمت او، سه غلام در اختیار او می‌نهادند و او را وشاق‌باشی (رئیس غلامان) می‌نامیدند. پس از چند سال به مرتبه خیل‌باشی (فرمانده سواران) می‌رسید و سپس به مقام حاجبی ارتقا می‌یافت. در سی‌وپنج سالگی اگر شایستگی‌ها، هنرها و شجاعت، مردم‌داری و «خداوند دوستی» او آشکار می‌گشت او را امارت می‌دادند و ولایتی را در اختیار او می‌نهادند (۱۹: ص ۱۲۷). آلپتکین مخدوم سبکتکین جد غزنویان از حاجبان سامانیان بود. او در سی‌وپنج سالگی سپهسالار خراسان شد (۲۸: ص ۳۶۹، ۳۵۲ / ۱۹: ص ۱۲۷).

در یکی از متون مربوط به دوره غزنوی تأکید شده که امیر حاجب از بزرگ‌زادگان و سپهسالاران معروف، هوشیار و با ادب، نیکوسخن، خداترس و باوقار و دانش انتخاب شود (۲۶: ص ۳۵ - ۳۳). به تدریج با توسعه تشکیلات درگاه سلاطین و امرا، وظایف حاجب فراتر رفت. در دوره غزنوی و سلجوقی شغل پرده‌داری از حاجبی منفک شد. پرده‌دار در این دوره به‌عنوان خادم مخصوص سلطان بود و فرامین سلطان را اجرا می‌کرد (۱۴: ص ۱۳۶ - ۱۳۵). به نوشته خواجه نظام‌الملک از جمله وظایف پرده‌دار آن بود که با آویختن یا بالا بردن پرده مشخص سازد که بار هست یا خیر. این برای امرا و بزرگان علامتی بود تا آنان بدانند که چه گاه می‌توانند به حضور سلطان برسند (۱۹: ص ۱۴۴).

حاجبان دوره غزنوی و سلجوقی مقامی مهمتر از پرده‌دار داشتند. اداره امور درگاه سلطان و تشریفات آن برعهده حاجب بود. حاجبان از میان امرا انتخاب می‌شدند و بسیاری از آنان پس از حاجبی به مشاغل مهم می‌رسیدند (۲۸: ص ۴۴۲، ۴۳۷، ۴۱۹، ۴۱۷ / ۱۴: ص ۲۸۴، ۲۴۹، ۱۵۵، ۲۲ / ۱۹: ص ۱۴۸ / ۲۰: ج ۲، ص ۳۳ / ۲۲: ص ۱۲۹، ۹۷ / ۱۲: ص ۱۳۴). التوناش خوارزمشاه والی غزنویان در خوارزم از حاجبان دربار غزنویان بود

(۲۸: ص ۳۹۶، ۳۸۹). با افزایش تعداد حاجبان ضرورت یافت تا فردی بر آنان ریاست یابد. در درگاه غزنویان این رئیس را «مقدم حاجبان»، «زعامت حاجبان» و یا «حاجب بزرگ» می‌خواندند (۱۴: ص ۵۰۹، ۴۹۷، ۲۸۴، ۱۵۵، ۱۴). عنصرالمعالی کیکاوس زیاری از شاهزادگان خاندان زیاری و داماد سلطان محمود غزنوی از جمله حاجبان پدر خود فردی را نام می‌برد که «حاجب کامل» عنوان داشت (۲۳: ص ۶۲).

به نظر لمبتون در دوره سلجوقی از اهمیت مقام حاجب کاسته شد. وی به استناد بنداری، مقام حاجبان را فروتر از منصب «وکیل‌در» تصور می‌کند. وی می‌افزاید که در اواخر پادشاهی محمدبن ملک‌شاه، منصب امیرحاجب - که عضو هیأت نظامی بود - جای «وکیل‌در» که از دیوانسالاران بود را گرفت (۲۹: ج ۵، ص ۲۲۱). این نظر لمبتون ناشی از ناآشنایی به وظایف «وکیل‌در» و «حاجب» است. همان‌گونه که اشاره خواهد شد وکیل در واسطه بین دو مقام خاص و به منزله معاون وزرا و واسطه میان وزیر و سلطان بود، ولی حاجب واسطه بین سلطان و کلیه امرا و بزرگان و مسؤول تشریفات درگاه بود. اینکه بنداری مقام وکیل‌در را بالاتر از حاجب نوشته به نظر صحیح نمی‌رسد (۱۳: ص ۱۰۶). حتی اگر این سخن صحیح دانسته شود، دلیلی بر جایگزینی وکیل‌در به جای حاجب یا امیرحاجب نخواهد بود.

اصطلاح حاجب با همان شرح وظایف در دوره خوارزمشاهیان مصطلح بود. وظیفه حاجبان برقراری ارتباط بین دیوانیان و عمده درگاه و عرضه حاجات و پیامهای آنان به سلطان، اجرای فرمان سلطان به امرا، دیوانیان ارشد و دیگر مأموران، برقراری تشریفات درگاه در ملاقاتهای سلطان و بارعام‌ها و نیز اجرای فرمانها و مأموریت‌های مهم مورد نظر سلطان بود (۱: ج ۲۰، ص ۴۴ / ۲۶ / ۱۵۳ / ۳۴: ص ۱۱۶ / ۳۵: ص ۴۶۱ / ۶: ص ۱۲۴). با این حال جایگاه حاجب یا امیرحاجب فروتر از مقام وزارت بود (۳۹: ص ۹۳).

نجم‌الدین رازی صوفی معاصر با اواخر دوره خوارزمشاهی حاجب را چون زبان در بدن توصیف می‌کند (۳۵: ص ۶۰). ولی در این میان از منصب دیگری به نام «قصه‌دار» نام می‌برد. وظایف قصه‌دار شباهت فراوانی به وظایف حاجب داشت و به نظر می‌رسد که قصه‌دار عنوان دیگری برای منصب حاجب بوده است. نجم‌الدین رازی حاجب را «قصه‌دار» یعنی حامل پیام می‌خواند (۳۴: ص ۴۶۱). نسوی توضیح روشن‌تری از وظایف قصه‌دار ارائه می‌دهد. به نوشته او قصه‌دار کسی بود که افراد در روزهای هفته، گفته‌ها (قصص) و خواسته‌های خود را به او می‌گفتند و او در شب جمعه و در

وقت مناسب به عرض سلطان می‌رساند و پاسخ می‌گرفت. به تأکید نسوی، قصه‌داری در دولت خوارزمشاهیان از مناصب بزرگ است و نه تنها منافع فراوان داشت، بلکه صاحب آن در نزد سلطان تقرب فراوان می‌یافت (۳۹: ص ۹۲). در زمان سلطان محمد خوارزمشاهی، نجیب‌الدین شهرستانی یا شهرزوری معروف به قصه‌دار وزیر جند بود، ولی پسرش بهاء‌الملک حاجی به‌عنوان نایب پدر در جند حضور داشت و نجیب‌الدین خود ملازم سلطان بود (۳۹: ص ۹۲ / ۳۸: ص ۱۳۴ / ۱۸: ج ۱، ص ۱۱۹). نجیب‌الدین پس از حمله مغول، در هنگامی که جلال‌الدین در غزنه بود به خدمت او شتافت و به منصب حاجی او رسید (۳۹: ص ۹۳). این امر احتمال یکی بودن منصب حجابت و قصه‌داری را در این دوره تقویت می‌کند.

علاوه بر حاجبان درگاه منصب امیرحاجبی نیز در دوره خوارزمشاهی وجود داشت. این منصب در منابع گاه با عنوانهایی چون «حاجب کبیر»، «حاجب بزرگ» و «حاجب خاص» معرفی شده است (۴۴: ص ۱۴۴، ۱۰۴/۱۲: ص ۱۱۵/۱۸: ج ۲، ص ۲۳/۳۸: ص ۱۸۷). استنباط می‌شود که حاجبان درگاه زیر نظر یک امیرحاجب فعالیت می‌کردند. حاجبان همچون دوره‌های پیشین از افراد مورد اعتماد سلاطین خوارزمشاهی و از مقربان درگاه بودند. نجم‌الدین رازی از صوفیان این دوره، توصیه می‌کند که پادشاه باید بر درگاه خود حاجبی معتمد و نیکو عقیدت گمارد تا «احوال مظلومان و حاجتمندان به قصه یا پیغام» بر او عرضه دارد (۳۵: ص ۴۶۱). آتسز هنگامی که مادرش به قصد زیارت خانه خدا عازم عراق بود امیرحاجب کامل‌الدین را به آن دلیل که از «خواص» درگاه بود همراه مادر روانه ساخت تا همراه مادرش در این سفر حضور یابد (۴۴: ص ۱۰۴). در یکی دیگر از نامه‌های وطواط از امیرحاجب با عنوانهای «اعزازخص، مکرم مفضل» یاد شده است (۴۴: ص ۱۴۴). در نامه‌ای دیگر نجم‌الملک حاجب درگاه آتسز، «حاجب معتمد» خوانده شده است. وی از طرف آتسز مأموریت یافت تا به نزد یکی از امرای خراسان رود و گروهی از خوارزمیان را که ظاهراً مورد غضب سلطان سنجر واقع شده بودند به خوارزم بازگرداند (۴۴: ص ۲۵۱-۲۵۰، ۱۳۲-۱۳۱). تکش نیز امیرحاجب درگاه خویش را از مقربان بارگاه خود می‌خواند (۱۲: ص ۱۱۵). به دلیل همین تقرب و اعتمادی که به حاجبان و امیرحاجبان بود، غالباً مأموریت‌های مهم و مورد توجه سلطان به آنان محول می‌شد. در هنگام اختلاف تکش با برادرش سلطان‌شاه، وی هیأتی را که در رأس آن «حاجب بزرگ» شهاب‌الدین مسعود خوارزمی قرار داشت به

نزد منکلبک متحد سلطان‌شاه فرستاد تا مقدمات مصالحه را فراهم آورد. منکلبک نیز آنان را به اسارت گرفت و به نزد سلطان‌شاه فرستاد (۱۸: ج ۱، ص ۲۳/۴۶: ج ۱، ص ۳۴۵).

نه‌تنها عنوانها و اسامی و برخی وظایف محوله به حاجبان و امیرحاجبان نشان می‌دهد که این افراد غالباً از امرای نظامی بوده‌اند، بلکه در برخی منابع به صراحت به وابستگی این افراد به صنف فرماندهی نظامی و امیر بودن آنان تأکید شده است (۱۷: ج ۲، ص ۱۰۹/۴۴: ص ۲۵۱، ۱۴۴، ۱۳۱). براق حاجب از امرای قراختایی بود و به نوشته نسوی حاجب گورخان بود (۳۸: ص ۱۲۶). وی و برادرش خمیدبور از طرف سلطان قراختایی به سفارت به دربار سلطان محمد خوارزمشاه گسیل شده بودند. سلطان آنان را از بازگشت منع کرد. پس از شکست قراختاییان در نبرد ایلامش در ۶۰۶ هجری قمری و اسارت تاینکو فرمانده آنان، به تدریج این دو برادر نزد سلطان قربت یافتند (۳۸: ص ۱۲۶/۱۸: ج ۲، ص ۲۱۱). بارتولد علت حضور این دو تن را در دربار خوارزمشاهیان، اسارت دو برادر در جنگ سلطان محمد با قراختاییان نوشته است (۱۰: ج ۲، ص ۷۵۲)، که صحیح به نظر نمی‌رسد. برخی منابع نیز برادر براق را با تاینکو سردار سپاه قراختایی به اشتباه یک نفر دانسته‌اند (۳۲: ص ۲۲/۴۲: ص ۴۲۷). در صورتی که به نوشته ابن‌اثیر، تاینکو سردار سپاه قراختاییان در این زمان بسیار سالخورده بود و به تأکید جوینی مدتی بعد نیز به فرمان سلطان در جیحون خفه شد (۱: ج ۲۵، ص ۲۰۴/۱۸: ج ۲، ص ۸۱). مدتی پس از آن واقعه، خمیدبور برادر براق به امیری رسید و براق در سلک حاجبان درگاه درآمد (۱۸: ج ۲، ص ۲۱۱/۳۸: ص ۲۱۶). منشی کرمانی می‌نگارد که وی در همین اوان به اتابکی غیاث‌الدین پیرشاه فرزند سلطان محمد منصوب شد (۳۲: ص ۲۲). ولی از مطالب جوینی و نسوی این‌گونه استنباط نمی‌شود. ظاهراً تعیین براق حاجب به اتابکی یا نیابت غیاث‌الدین، به زمان مرگ مؤید والی کرمان (پسر امیر نصره‌الدین محمد صاحب زوزن) مربوط می‌شود. پس از مرگ او، سلطان محمد خوارزمشاه کرمان را به غیاث‌الدین فرزندش داد و براق حاجب به نیابت از غیاث‌الدین به کرمان رفت (۷: ص ۱۹۹/۳۸: ص ۴۰-۳۹). پس از آن، حمله مغول زمینه توسعه قدرت براق حاجب را فراهم ساخت. وی در زمان بازگشت سلطان جلال‌الدین از کرمان امیال استقلال‌طلبانه خود را پنهان کرد و خود را مطیع سلطان نشان داد. سلطان جلال‌الدین باوجود آنکه بر نیات او آگاه شده بود، حکومت او را بر کرمان تثبیت کرد و او را به لقب قتلغ‌خانی موسوم ساخت (۳۸: ص ۱۲۷-۱۲۶/۳۲: ص ۲۴). پس از خروج جلال‌الدین از کرمان، براق حاجب با

رعایت احتیاط تلاش خود را معطوف به توسعه نفوذ سیاسی و جغرافیایی کرد. وی توانست پایه‌های تشکیل حکومت محلی قراختاییان کرمان را استوار سازد و از خلیفه عباسی «برسل و رسایل و مالهای فراوان التماس و اقتراح لقب سلطانی» کند و خواسته او نیز «به اجابت مقرون شد» (۳۲: ص ۲۴). پس از آن براق حاجب در زمانی که لشکری از مغولان به سوی سیستان روان بودند، فرزندش را برای اظهار ایلی به پیشواز آنان فرستاد. ولی برای براق حاصلی نداشت، زیرا هنوز فرزند به نزد مغولان نرسیده بود که براق حاجب درگذشت (۱۸: ج ۲، ص ۲۱۵ / ۳۰: ص ۵۲۹).

اغل یا اغول حاجب نیز از امرای نظامی و حاجبان درگاه سلطان محمد خوارزمشاه بود. به نوشته نسوی او از ترکان و از «بزرگان امرا و اکابر حاجبان» و نیز از سران و سالاران لشکر و جزو فرماندهان میمنه سپاه بود (۳۹: ص ۱۶۴، ۶۴، ۲۰). سلطان محمد هنگامی که پس از شکست کوچلک به سمرقند بازگشت به بسیاری از امرا خلعت و اقطاع بخشید. وی اغل حاجب را نیز به اینانج‌خان ملقب کرد (۳۸: ص ۱۸). اغل حاجب ظاهراً از طرفداران سلطان جلال‌الدین بود. به گزارش نسوی پس از مرگ سلطان خوارزمشاه، هنگامی که از لغ‌شاه اولین ولیعهد سلطان محمد و خویشاوندان ترکان خاتون در خوارزم علیه سلطان جلال‌الدین توطئه کردند، اینانج‌خان که از این توطئه آگاه شده بود، سلطان جلال‌الدین را خبر داد (۳۸: ص ۸۵).

پیش از این واقعه نیز از اقدامات اغل حاجب گزارش در دست داریم. از جمله در هنگام حمله مغولان، سلطان محمد اغل حاجب را با سی هزار سپاهی به بخارا گسیل کرد تا آن شهر را با همراهی امیر اختیارالدین کشلی امیرآخور، آماده دفاع در برابر مغولان سازند (۳۸: ص ۵۳). اغل حاجب در بخارا در برابر مغولان تاب نیاورد و با اندکی از یاران خود ناچار به بیابانهای نسا گریخت، امیرنسا که می‌دانست اغل حاجب اینانج‌خان در نزد سلطان «منزلی منیع و رتبی رفیع و قولی مسموع دارد» به یاری او شتافت. در نسا، اینانج توانست برخی سپاهیان پراکنده را گرد آورد، ولی زود هنگام درگیر حمله مغولان شد. وی در نبرد شجاعت فراوانی به خرج داد و موفق شد در مراحل اولیه نبرد مغولان را بتاراند. وی سپس به ایبورد رفت و پس از جمع‌آوری سپاهیان بسیار به نسا بازگشت و توانست به تدریج قدرت خود را در خراسان توسعه بخشد. اینانج در ۶۲۹ هجری قمری در حدود گرگان درگیر مصافی سخت با مغولان شد. بخت با وی یار نبود و شکست خورد ولی در هنگام نبرد موفق به گریز گردید و

در ری به غیاث‌الدین پیرشاه فرزند سلطان پیوست. غیاث‌الدین وی را آنچنان تکریم کرد که مورد رشک دو دایی غیاث‌الدین واقع شد و قصد هلاک او کردند، ولی غیاث‌الدین آنان را از بداندیشی دربارهٔ اینانج برحذر داشت (۳۹: ص ۷۳). به نوشته نسوی مدتی بعد اینانج به سودای خام، مادر غیاث‌الدین یعنی همسر سلطان محمد را به همسری خواست. ولی اندک زمانی پس از آن در تنگ سلمان فارس درگذشت. گفته شده که غیاث‌الدین او را با زهر به قتل رساند (۳۸: ص ۱۰۴-۱۰۲ / ۳۹: ص ۶۷).

از فرزندان اینانج خان حاجب، فردی به نام طولق یا طوطق را می‌شناسیم. وی از فرماندهان غیاث‌الدین پیرشاه بود (۳۸: ص ۹۶-۹۷). طولق مدتی پس از مرگ پدر، حاجب خاص و شحنة دیوان سلطان جلال‌الدین شد. نسوی او را در میان ترکان بی‌نظیر، زیرک، ظریف، خردمند و هنرمند در شعر و خوش‌نویسی می‌خواند (۳۸: ص ۱۶۴، ۱۶۲، ۱۴۰). سلطان جلال‌الدین وی را به همراه سعدالدین رسول، به بغداد فرستاد. نسوی از زبان بدرالدین طولق شرح سفارت او را نوشته است (۳۸: ص ۱۶۴).

از دیگر حاجبان که از طبقه نظامی بود، «حاجب خاص» خان‌بُردی یا بُردی از امرای حاجب سلطان جلال‌الدین بود. وی از فرماندهان میسره سپاه سلطان بود. او در نبرد سلطان جلال‌الدین و مغولان در نزدیک اصفهان، حضور داشت (۳۹: ص ۲۰۴). «قراجه خاص حاجب» نیز از امرای نظامی و حاجبان درگاه سلطان محمد بود. یکی از مأموریت‌های نظامی او را که اطلاع داریم، گسیل او با ده‌هزار سپاهی برای یاری به غایرخان در اترار در هنگام حمله مغول بود (۱۸: ج ۱، ص ۶۴). منابع از برخی حاجبان دیگر درگاه سلطان محمد به اسامی ملک شمس‌الدین آتسز حسن حاجب، اربزین سعدالدین و امیر عزالدین فضلون نام برده‌اند. فرد اخیر با عنوان حاجب بزرگ خوانده شده است (۱۷: ج ۲، ص ۱۱۱ / ۳۹: ص ۳۵ / ۸: ص ۴۰).

از حاجبان سلطان جلال‌الدین اطلاع زیادی به‌دست نیامد. ظاهراً دربار موقت آخرین سلطان خوارزمشاهی، اجازه توسعه تشکیلات را میسر نمی‌ساخته است. فقط می‌دانیم که نجیب‌الدین شهرزوری قصه‌دار سلطان محمد، مدتی حاجب سلطان جلال‌الدین بود (۳۹: ص ۹۳ / ۳: ص ۳۸۲).

این‌گونه استنباط می‌شود که در درگاه خوارزمشاهیان برخلاف سلجوقیان فقط یک امیر حاجب حضور داشته است. حداقل اطلاعات موجود درخصوص درگاه سلطان محمد خوارزمشاه این را محتمل می‌سازد. در منابع از کلیه حاجبان یاد شده در صفحات

پیشین فقط با عنوان حاجب یاد شده و فقط از اینانج‌خان اغول حاجب به‌عنوان امیر و «بزرگ حاجبان» نام برده شده است (۳۹: ص ۶۴).

ظاهراً علاوه بر سلاطین، وزرای آنان نیز حاجب داشتند. شهاب‌الدین ابوسعید بن عمران از علما و مشاوران سلطان، حاجبانی داشت که حاجت بزرگان و ارباب مراتب را به او عرضه می‌داشتند (۳۸: ص ۷۰). شرف‌الملک وزیر سلطان جلال‌الدین نیز، یکی از نزدیکان خود به‌نام ناصرالدین قشتمر را حاجب بزرگ خود کرده بود. وی نیز از امرای نظامی بود. در غیاب سلطان جلال‌الدین از آذربایجان گروهی از مملوکان اتابک از یک‌علیه شرف‌الملک وزیر عصیان کردند. شرف‌الملک وزیر، حاجب خود ناصرالدین قشتمر را با لشکری به دفع آنان فرستاد (۳۹: ص ۲۰۰، ۱۳۴).

از اطلاعات برخی منابع استنباط می‌شود که مناصب حاجبی و «وکیل‌در» یک منصب هستند. در حقیقت مشابهت زیاد این دو منصب با یکدیگر موجب این برداشت می‌شود. راوندی «وکیل‌در و حاجب» را «نشان» سلطنت می‌داند و آن دو منصب را در کنار یکدیگر آورده (۲۲: ص ۱۲۹) و در دستور دبیری نیز، منصب «وکیل‌دری» از حجاب دانسته شده است (۳۳: ص ۹۳). ولی همان‌گونه که پیش از این گفته شد بنداری به صراحت وکیل‌دری و حاجبی را از یکدیگر منفک داشته است (۱۳: ص ۱۰۶). به‌نظر می‌رسد «در» در عنوان منصب «وکیل‌در» مخفف درگاه یا دربار است. از منابع استنباط می‌شود که وکیل‌دران که گاه به‌عنوان وکیل نیز خوانده می‌شوند باوجود مشابهت وظایفشان با یکدیگر، به دو گروه تقسیم می‌شدند:

گروه اول صاحب‌منصبانی بودند که به‌عنوان وکیل امرا، حکام و دیوانیان ارشد در درگاه حاضر بودند و امور مرتبط به مخدوم خود در درگاه را به انجام می‌رسانیدند و مصالح آنان را پاس می‌داشتند. به استناد اطلاعات بیهقی می‌دانیم که نه‌تنها امرای بزرگ غزنوی چون خوارزمشاه آلتون‌تاش، امیر چغانیان، امیر گرگان و والیان فصدار و مکران، بلکه برخی از صاحب‌منصبان پایتخت نیز در درگاه غزنوی «وکیل‌در» داشتند (۱۴: ص ۳۹۷، ۳۱۷، ۲۷۳، ۱۶۴، ۱۴۷). بنداری در یک مورد از «زکی ذوکیسه» از امرای قزوینی نام می‌برد که واسطه بین سعدالملک وزیر با سلطان محمد سلجوقی و وکیل‌در وزیر بود. وی توضیح می‌دهد که «در ایران کسی که چنین سمتی را دارد به وی وکیل‌در می‌گویند». او ضمن آنکه مقام وکیل‌دری را بالاتر از حاجب می‌نویسد تأکید می‌کند که وکیل‌در باید مردی زبان‌آموز و خوش‌گفتار و به‌خوی سلطان آگاه بود^(۶) (۱۳: ص ۱۰۷-۱۰۶). از

وجود این گروه وکیل‌درها در دوره خوارزمشاهیان به صراحت موردی یافت نشد. در یک مورد در انتهای فرمانی مربوط به واگذاری معماری خوارزم به یک شخص در دوره سلطان تکش، فرمان داده شده که رؤسا، وکلا، دهاقین و دیگر کارکنان مربوط، صاحب‌منصب معرفی شده را متکفل این مسؤلیت شناسند (۱۲: ص ۱۱۴). با این حال دقیقاً مشخص نیست در اینجا آیا منظور از «وکلا» همان گروه اول مورد نظر به حساب می‌آیند؟ از سوی دیگر می‌دانیم پ که سلاطین خوارزمشاه و حداقل سلطان محمد نه تنها وابستگان درجه اول خاندانهای متنفذ را در دربار خود نگه می‌داشتند، بلکه برای حفظ وابستگی امرا و حکام، افرادی از خانواده آنان را به رسم گروگان در دربار خود می‌کردند. این احتمال وجود دارد که حضور این گروگان‌ها وجود منصب وکیل‌داری برای این‌گونه امرا را منتفی ساخته است. از جمله به استناد نوشته نسوی اطلاع داریم که در زمان حمله مغولان، بیست و دو نفر از این افراد در درگاه سلطان محمد حضور داشتند که به‌دست ترکان‌خاتون و به‌دلیل هراس از قدرت‌طلبی آنان، کشته شدند (۳۸: ص ۵۷).

گروه دوم، وکیل‌درهایی بودند که از سوی سلطان تعیین می‌شدند. این وکلا نماینده سلطان برای ارتباط با دیوانیان و ارباب حاجت بودند. از وجود این منصب در دوره خوارزمشاهی اطلاع داریم. دو فرمان وکیل‌داری به حکم نورالدین منشی از کاتبان سلطان جلال‌الدین در اختیار است. در این دو فرمان این نوع وکیل‌داری با عنوان «وکیل‌داری خاص» خوانده شده است. محتوای فرمانها نشان‌دهنده جایگاه مهم این صاحب‌منصبان است. وابستگی به خاندان بزرگ، سابقه تصدی مسؤلیت در خاندان شخص، آراستگی به کمالات و متانت و وقار از شرایط واگذاری این مسؤلیت به فرد بود. ارائه مطالب به سلطان بدون نگرانی، مشورت‌دهی به سلطان، انتقال خواسته‌های اصحاب حاجات به سلطان، حضور دایمی در درگاه، ابلاغ فرمانهای سلطان و وقوف بر احوال امرا، دیوانیان و دیگر امور جامعه و اطلاع آن به سلطان، از جمله وظایف وکیل‌دران سلطان بود. به دلیل اهمیت وظایف محوله ضرورت داشت که این صاحب‌منصبان افرادی سخن‌دان و نکته‌بین، راست‌گفتار و درست‌کردار و شایسته ملازمت سلطان باشند (۳۲: ص ۱۲۷-۱۲۴، ۵۹-۵۶).

از اسامی برخی از وکیل‌دران سلاطین خوارزمشاهی اطلاع داریم. مینوی شهاب‌الدین خیوقی را از این‌گونه وکیل‌دران دانسته است (۳۸: ص ۳۲۳). شهاب‌الدین از

علمای بزرگ خوارزم بود و به نوشته نسوی، سلطان محمد در کارهای مهم و بزرگ با او مشورت می‌کرد. مرتبه او به حدی بود که برخلاف روال معمول و برای حفظ احترام او، نام وی را در منشور پس از نام وزیر نمی‌نوشتند. در هنگام حمله مغولان، شهاب‌الدین از خوارزم به سوی نسا رفت. پس از آنکه این شهر توسط مغولان فتح شد، وی و فرزندش تاج‌الدین پس از اسارت به دست مغولان کشته شدند (۳۹: ص ۵۳ - ۵۰). همچنین شش تن دیگر از وکیل‌دران سلطان محمد را می‌شناسیم. سلطان محمد پس از عزل وزیر خود نظام‌الملک محمدبن صالح، انجام امور وزارت را به شش تن از وکیل‌دران به اسامی نظام‌الدین کاتب انشاء، مجیدالملک تاج‌الدین ابوالقاسم، امیر ضیاء‌الدین بیابانکی، شمس‌الدین کلابادی، تاج‌الدین بن کریم‌الشرق نیشابوری، شریف مجدالدین محمد نسوی و اگذار کرد (۳۹: ص ۳۷). از وکیل‌دران سلطان جلال‌الدین نیز تاج‌الدین عمر بسطامی و مجدالملک یزدی پسر خواجه صفی‌الملک ابوالمکارم موشاده اصفهانی را می‌شناسیم. فرد اخیر در سال ۶۸۹ از وزرای اتابکان یزد بود (۳۲: ص ۱۰۴-۱۰۳ / ۳۸: ص ۶۷).

وکیل‌دران همچون دیگر امرا و دیوانیان از اقطاع بهره‌مند می‌شدند. لباس متداول آنان به نوشته یک سند «قبای خاص مطرز و کلاه خاص مغرّق و کمر مرصع و لپاچه و اسب و سرافسار و طوق دستارچه و پاردم و بر بند و زین زر» بود (۳۲: ص ۱۲۷-۱۲۴، ۵۹-۵۶). از دیگر مناصب مشابه حاجبی، منصب استادالدار بود. دهنخدا استادالدار را به‌صورت وکیل‌در و استادسرای در درگاه خلفای عباسی معنی کرده است (۲۱: مدخل استادالدار). از وجود این منصب در دستگاه خلافت عباسی و سلاله‌های پیش از خوارزمشاهیان اطلاع داریم (۳۶: ص ۳۵۵-۳۵۶، ۳۲۹، ۳۲۷، ۳۱۶ - ۳۱۵ / ۹: ص ۲۱۰) و وظیفه استادالدار در دولت خوارزمشاهیان سرپرستی مالی ادارات دربار همچون نانواخانه، مطبخ، اصطبل و جامه‌خانه بود (۳۹: ص ۱۵۷-۱۵۶). از وجود این منصب در دربار سلاطین خوارزمشاهی پیش از سلطان جلال‌الدین به دلیل قلت منابع، اطلاعی در دست نیست. با این حال انتساب فردی در دوره سلطان جلال‌الدین به این منصب نشان می‌دهد که وجود این منصب بدون سابقه نبوده است. مضاف آنکه نجم‌الدین رازی نیز در اشاره به مناصب دربار و دیوان از استادالدار یاد می‌کند (۳۵: ص ۶۰). هنگامی که سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه شکست خورده از رود سند عبور کرد، فردی به نام جمال زراد که پیش از این حادثه از سند عبور کرده بود، با یک کشتی آذوقه و ملبوسات به سلطان پیوست. سلطان که در این اوان به‌شدت به این ملزومات محتاج بود، آن را

غنیمت شمرد و منصب استادالداری درگاه خود را به او محول کرد و لقب اختیارالدین به جمال زراد داد. از ۶۲۱ هجری قمری که سلطان عراق را تصرف کرد تا ۶۳۴ هجری قمری اموال دیوان تحویل اختیارالدین بود و در این مدت به حساب او رسیدگی نشده بود. به نوشته نسوی وی در این مدت سوء استفاده‌های فراوانی کرد. در هنگام حمله سلطان به گرجستان، فرمان داده شد که به حسابهای او رسیدگی شود. زمانی که اموال سوء استفاده شده سلطان مصادره شد، اختیارالدین به افلاس و تهیدستی افتاد. در هنگام تسویه حساب از شدت پریشانی قصد خودکشی کرد، ولی موفق نشد و چون این داستان به سمع سلطان رسید گفت او دیوانه است و او را از شغل استادالداری عزل کرد و این منصب به شهاب‌الدین مسعودبن نظام‌الملک محمدبن صالح محول شد (۳۹: ص ۱۵۸ - ۱۵۶، ۸۰ - ۷۹).

از دیگر امرای مقرب درگاه، منصب امیرمجلس بود. در دستگاه اداری غزنویان و سلجوقیان به این منصب برخورد نشد، اما به استناد منابع می‌دانیم که در درگاه خوارزمشاهیان امیر مجلس از امرای مهم بوده است (۱۸: ج ۱، ص ۱۳۵)، ولی از وظیفه این صاحب‌منصب اطلاع دقیقی نداریم. از عنوان این منصب هویداست که وظایفش به نوعی در ارتباط با مجالس سلطان بوده است. با توجه به وظایف امیرحاجب، تفکیک وظایف این دو منصب میسر نشد. یگانه امیر مجلسی را که در این دوره می‌شناسیم شرف‌الدین نامی بوده است. شرف‌الدین امیر مجلس «خادم» و «رکنی رکن از ارکان» بارگاه سلطان محمد خوارزمشاه بود. او در هنگام حمله مغول از سوی سلطان فرمان یافت تا به نیشابور رود. ولی در نزدیکی نیشابور درگذشت. به نوشته جوینی خبر مرگ او را پنهان داشتند، زیرا ترس آن بود که غلامان او خزانه و اموال امیر مجلس را بربایند (۱۸: ص ۱۳۶-۱۳۵). اما طبق گزارش سیف هروی، امیرمجلس هنگام حمله تولی‌خان پسر چنگیزخان در نیشابور حاکم بود (۴۵: ص ۵۹). در متن گزارشهای نسوی، به نام شرف‌الدین امیر مجلس برخورد نشد. نسوی از سه نفر با نام شرف‌الدین نام می‌برد که به نظر نمی‌رسد هیچ یک شرف‌الدین مذکور باشند (۳۸: ص ۱۹۰، ۱۵۲، ۱۴۴).

از دیگر امرای مقرب و صاحب‌منصب درگاه سلطان خوارزمشاه که عموماً از طبقه نظامی بودند، امیرآخور یا آخورسالار بود. امیرآخور رئیس اصطبل و مهتران دربار محسوب می‌شد. سابقه این منصب در ایران به پیش از اسلام می‌رسد. در دوره ساسانی رئیس کل اصطبل آخوربذ یا آخورسالار یا ستوریان نامیده می‌شد (۲۷: ص ۵۲۱). این

منصب در دوره غزنوی در دربار مرتبه‌ای رفیع داشت. منابع از درباریانی همچون احمدعلی نوشتگین آخورسالار و پیری آخورسالار نام می‌برند (۱۴: ص ۳۴۶، ۲۴۶ / ۲۶ / ۲۲). در دوره سلجوقی امرایی چون «اینانچ یبغو آخریک» و «امیرآخور» آلتونتاش و در دربار سلجوقیان کرمان نیز یک نفر «امیرآخور» از غلامان مؤیدی را می‌شناسیم (۲۲: ص ۴۵۵، ۱۴۶، ۷ / ۱۴۵، ص ۷۹ / ۷۹: ۴۷).

مشهورترین امیرآخور دربار سلطان محمد خوارزمشاه، امیراختیارالدین کوشلی یا کشلوخان بود. وی از امرای نظامی بزرگ خوارزمشاهیان بود و در مقامی بود که سی‌هزار سپاهی در فرمان او قرار گرفته بود و برای نشان دادن مرتبه رفیع‌تر او بر دیگر امیرآخوران، وی را با عنوان «امیرآخور بزرگ» یاد می‌کردند (۳۸: ص ۶۹). وی از فرماندهانی بود که به مقابله مغولان گسیل شد. در هنگام حمله مغول، به فرمان سلطان محمد خوارزمشاه، اختیارالدین امیرآخور با سی‌هزار نفر به بخارا روانه گردید (۳۸: ص ۶۹، ۵۴ / ۱۸: ج ۱، ص ۴۷۸ / ۱۷: ج ۲، ص ۱۰۶). از این پس اطلاعی از اختیارالدین امیرآخور در دست نیست. احتمالاً در حمله مغولان به بخارا کشته شده است.

همچنین دو امیر آخور دیگر در این دوره می‌شناسیم. در نبرد دوم اینانچ‌خان امیرحاجب با مغولان گروه کثیری از سپاهیان خوارزمشاهی کشته شدند. نسوی در گزارش خود از این نبرد از دو فرد به نام «سرکنقو و کجیدک امیرآخور» نام می‌برد که در این نبرد کشته شدند (۳۸: ص ۶۷). افزون بر آن فردی را نیز با نام «اودک امیرآخور» مربوط به دربار سلطان جلال‌الدین می‌شناسیم. او به همراه کوچتگین پهلوان و حاجب خاص خان‌بردی از امرای میسره سلطان جلال‌الدین بود. در نبرد سلطان جلال‌الدین با مغولان در بیرون اصفهان، از معدود نجات‌یافتگان این سه تن بودند. آخرین خبری که از اودک امیرآخور در دست داریم مربوط به بازگشتن وی به نزد سلطان جلال‌الدین است (۳۸: ص ۱۸۷، ۱۷۰). در سیرت جلال‌الدین مینکیرنی در ترجمه عربی و فارسی آن نیز به فردی به نام امیرآخور طللسب یا طلب برمی‌خوریم. شناخت این صاحب‌منصب میسر نشد (۳۸: ص ۲۷۶ / ۳۹: ص ۲۱۱).

امیرشکار نیز از امرای مقرب درگاه خوارزمشاهیان بود. او رئیس شکارچی‌ها و خدمه شکار و امور شکار دربار بود. از سابقه این منصب در دوره غزنوی اطلاعی به دست نیامد. عنصرالمعالی کیکاوس زیاری داماد سلطان محمود در پندنامه خود به فرزندش در شرح شکار کردن، از منصب امیرشکار نام نمی‌برد (۲۳: ص ۹۵-۹۴). فخر مدبر نیز بر

نظارت مشرفان بر حیوانات شکاری و متصدیان این حیوانات چون بازدار، یوزبان و سگبان تأکید می‌کند، ولی او نیز نامی از امیرشکار نبرده است (۲۶: ص ۲۴). ابوالحسن علی‌بن احمد نسوی از سپاهیان سلاطین دیلمی، غزنوی و سلجوقی اثری در موضوع شکار با باز شکاری در ۴۷۲ هجری قمری تدوین کرده است. در این اثر نیز اصطلاح میرشکار یا مشابه آن یافت نشد (۳۷: تمام صفحات). در مکاتبات آتسز با سلجوقیان به منصبی با عنوان «شکاربک» و نه «امیرشکار» برمی‌خوریم. طبق گزارشهای موجود این صاحب‌منصب در چند نوبت از سوی سلطان محمود سلجوقی جانشین سنجر و نیز سلیمان بن محمد سلجوقی به دربار آتسز آمده است (۴۴: ص ۲۰۴، ۱۱۱، ۹۹). اوزون چارشیلی در بررسی تشکیلات اداری سلجوقی از امیرشکار نامی نبرده است (38-47: p33) انوری نیز در بررسی اصطلاحات دیوانی دوره‌های غزنوی و سلجوقی احتمال می‌دهد که این منصب در دوره غزنوی نبوده و در دوره سلجوقی ایجاد شده است (۹: ص ۲۰). افزون بر آن عین‌القضات همدانی (۵۳۵ - ۴۹۲ ق) نیز هنگامی که از گروههای جامعه مرتبط با شکار همچون «یوزداران و بازداران و سگ‌داران» نام می‌برد، از اصطلاح امیرشکار یاد نمی‌کند (۲۴: ج ۱، ص ۹۷، ۱۶۰ / ۲۵: ج ۲، ص ۴۲۷). بهاء ولد نیز که اثر خود را در حدود ۶۰۳ هجری قمری نوشته است. در یک مورد که در کتاب خود به شکارچیان اشاره می‌کند اصطلاح «شکره‌داران» یعنی مراقبان مرغان شکاری را به کار می‌برد (۱۱: ص ۴۸۲، ۴۲۷). ولی ظاهراً در اواخر دولت خوارزمشاهیان به تدریج اصطلاح امیرشکار رایج شده است.

از جمله اطلاع داریم که غیاث‌الدین غوری در ۶۰۲ هجری قمری پس از تصرف هرات و نواحی آن، طالقان را به سونج مملوک پدرش و معروف به «امیرشکار» داد (۱: ج ۲۵، ص ۱۰۵). افزون بر آن در متون دوره خوارزمشاهی به صراحت با عنوان امیرشکار و کاربرد آن برمی‌خوریم. در زمان سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه فردی به نام سیف‌الدین طرب^(۸) امیرشکار از جمله درباریان بود. وی به همراه جمال‌الدین فرخ طشتدار و رکن‌الدین فقیه خوارزمی مأموریت یافتند که به‌عنوان سفیر سلطان به دربار سلطان علاء‌الدین کیقباد سلجوقی روند (۳۸: ص ۲۳۶). همچنین یکی از منشیان سلطان جلال‌الدین نیز منشوری در مورد انتصاب فردی به امیرشکاری آورده است (۳۱: ص ۱۲۳ - ۱۱۸).

یکی از منابع نیز از «امیر فخرالدین و امیر محمود» از «جانورداران» سلطان جلال‌الدین یاد کرده است (۴۵: ص ۶۵). با توجه به امیری این دو تن، احتمالاً اینان نیز

از امیرشکاران سلطان و یا جانورداران تحت فرمان امیرشکار بوده‌اند. گرچه بعید به نظر می‌رسد درگاه سلطان دو امیرشکار داشته است.

امیرشکار در اداره شکارخانه که «شکره‌خانه» نامیده می‌شد فعالیت می‌کرد. در این مکان حیوانات مختلف شکاری چون یوز، باز، شاهین، سنقر، چرخ یا چرخ و دیگر حیوانات شکاری و نیز آلات و ادوات شکار نگهداری می‌شد (ص ۳۱: ۱۲۲). ظاهراً صاحب‌منصبانی چون «بازدار» و «یوزدار» و «سگ‌دار» نیز از افراد تحت فرمان امیرشکار بوده‌اند. نسوی از جمال‌الدین عمر پسر یوزدار و از «مظفرالدین بازدار صاحب فرزین»^(۱۰) نام می‌برد که فرد اخیر از «ترکان عراقی» در همدان بود و به همراه گروهی از صاحب‌منصبان قصد عصیان علیه سلطان جلال‌الدین را داشت (ص ۹۹، ۹۴). همچنین افضل‌الدین در شرح وقایع سلجوقیان کرمان، از فردی نام می‌برد که «مقدم امرای ترک بود و «خلق» او را «بازدار» می‌گفتند (ص ۷: ۲۰). در متون معاصر دوره خوارزمشاهی از «یوزداران و بازداران و سگ‌داران» نیز یاد شده است.

باتوجه به یک فرمان که از انتصاب فردی به امیرشکاری در دوره خوارزمشاهیان داریم می‌توانیم شرح وظایف و ویژگیهای این صاحب‌منصب را به شرح زیر دریابیم.

- ۱) اداره امور شکره‌خانه (شکارخانه)
 - ۲) تعیین افراد آشنا به شکار در شکارخانه و تیمارداری حیوانات شکاری
 - ۳) نگهداری شکارگاههای سلطنتی و ممانعت از ورود دیگر افراد به این شکارگاهها
 - ۴) گسیل مأمور به شکارگاههای مختلف در سراسر امپراتوری
 - ۵) حضور دائمی در درگاه
 - ۶) آگاهی از زمان شکار و مهیا کردن امور برای شکار سلطان (ص ۳۱: ۱۲۳ - ۱۲۱).
- بر همین اساس امیرشکار می‌بایست ویژگیهای خاصی را دارا می‌بود. گذشته از آشنایی و تسلط این صاحب‌منصب به آداب شکار به گونه‌ای که از اول طفولیت در میان شکارچیان پرورش یافته باشد، مهمترین خصیصه‌ای که باید امیرشکار می‌داشت رازداری بود. منشی سلطان جلال‌الدین اهمیت این خصیصه را در آن می‌داند که در مواقعی امکان دارد سلطان به نام شکار ولی در حقیقت برای حمله و یا اقدامی مخفیانه از درگاه خارج شود و به همین دلیل ضرورت دارد امیرشکار از افراد رازدار تعیین شود. از سوی دیگر حتی اگر سلطان به حقیقت عازم شکار شود، باز ضرورت دارد که این موضوع به اطلاع دشمنان نرسد (ص ۳۱: ۱۳۲، ۱۲۱). به نظر می‌رسد ضرورت وجود این

ویژگی یعنی حفظ اسرار و نیز نزدیکی زیاد وی به سلطان موجب شده که صاحب این منصب مرتبه امیری داشته و از مقربان سلطان محسوب شود.

از شکارگاههای سلطنتی در این دوره اطلاعی نداریم، ولی حداقل می‌دانیم که مرو شکارگاهی مناسب داشته که بسیار مورد توجه ناصرالدین ملکشاه فرزند ارشد تکش بوده است. ناصرالدین ملکشاه حکمرانی نیشابور را داشت و چون به صید و شکار «حریص» بود از پدر درخواست کرد حکومت مرو به جای نیشابور به او محول شود. ولی ظاهراً هوای مرو برای ولیعهد تکش ناسازگار بود و او را بیمار و مجبور به خروج از مرو ساخت. مدتی بعد که تکش منشور امارت خراسان را به ملکشاه تفویض کرد به فرزند فرمان داد که به جانب مرو نرود که «هوای آن نه موافق مزاج» او است. ولی به نوشته جوینی «غلبه حرص صید عقل او را صید کرد تا بار دیگر عزم مرو کرد و آنجا رنجور شد» و باوجود آنکه به نیشابور بازگشت ولی به دلیل آن رنجوری درگذشت (۱۸: ج ۲، ص ۳۹، ۳۰، ۲۵).

از دیگر صاحب‌منصبان مقرب دربار خوارزمشاهیان «جاندار» بود. به محافظ و نگهبان سلطان جاندار گفته می‌شد. گزارش منابع ما را از وجود این منصب در دوره غزنوی و سلجوقی و با عنوان «جاندار» مطمئن می‌سازد (۱۴: ص ۲۶ / ۱۹: ص ۱۰۶ / ۱۳: ص ۱۹۱ / ۴۱: ص ۶۸ / ۲۲: ص ۳۸۹، ۲۶۳، ۲۶۰ / ۲: ج ۲، ص ۷۰). با این حال مشخص نیست اوزون چارشیلی در بررسی تشکیلات اداری این دوران به استناد کدام منابع این منصب را با عنوان «امیرجاندار» معرفی می‌کند (47: p34).

در دوره خوارزمشاهیان و طواط از «امیر» سپاه سالار قتلغ‌بک «جاندار» فرستاده آتسز به نزد سلیمان سلجوقی نام می‌برد (۴۴: ص ۹۹). در یکی از مکاتبات دوره سلطان تکش خوارزمشاه نیز این منصب به صورت «جاندار» آورده شده است (۱۲: ص ۱۳۰). به نظر می‌رسد عنوان «امیر» در نام این منصب حداقل تا زمان تکش مرسوم و متداول نبوده است. احتمالاً جانداران به دلیل اهمیت شغلشان غالباً از امرا انتخاب می‌شدند، ولی عبارت امیری در عنوان منصب آنان تداول نداشته است. یگانه موردی که به صورت «امیرجاندار» در دوره معاصر خوارزمشاهیان برخورد شد، «علم‌الدین سنجر امیر جاندار ملک اشرف» بود که در محاصره اخلاط توسط سلطان جلال‌الدین جانب سلطان را گرفت (۳۸: ص ۲۱۲).^(۱۱)

در این میان این سؤال مطرح است که منصب حرس و امیرحرس که از مناصب

دوره غزنوی و سلجوقی بوده‌اند چه تفاوتی با منصب جاندار داشته‌اند. امیرحرس بر حارسان سروری داشت و رئیس و فرمانده نگهبانان بود. خواجه نظام‌الملک در خصوص این منصب توضیح می‌دهد که امیری حرس در گذشته یکی از شغل‌هایی بزرگ و پس از امیرحاجب، بزرگترین منصب درگاه بوده است. وی افسوس می‌خورد که در روزگار او اهمیت این منصب از میان رفته است (۱۹: ص ۱۶۵). پیش از او بیهقی مکرر از امیرحرس، والی حرس و حرس نام برده است (۱۴: ص ۶۵۹، ۴۳۶، ۴۳۵، ۲۲۸، ۱۷۰، ۱۶۴). از کاربرد اصطلاح امیرحرس در دوره خوارزمشاهی اطلاعی به‌دست نیامد. ولی با توجه به مشابهت وظایف امیرحرس به‌عنوان نگهبان سلطان و وجود منصب جاندار با همین وظیفه، به نظر می‌رسد در دوره‌های پیش از خوارزمشاهیان، جاندار به‌عنوان محافظ خاص سلطان بوده و امیرحرس و حارسان زیر نظر او، گروه نگهبانان عمومی بارگاه را تشکیل می‌دادند. با این حال احتمالاً تشکیلات امیرحرس و حارسان در دوره خوارزمشاهی حداقل با توجه به منابع موجود تداول نیافته است.

ولی در دوره خوارزمشاهیان به منصبی مشابه جاندار و با عنوان سلاحدار برمی‌خوریم. احتمال داده می‌شود سلاحداران علاوه بر وظیفه معمول خود که سلاحداری یا تحویل‌داری سلاح بود، وظیفه حراست از دربار و سلطان را نیز که همان جاندار بود برعهده داشتند. این احتمال از آنجا ناشی می‌شود که نسوی کشندگان شرف‌الملک وزیر سلطان جلال‌الدین را سلاحداران نوشته است، ولی ناصرالدین منشی آنان را به‌عنوان جاندار معرفی می‌کند (۳۸: ص ۲۶۰ / ۳۳: ص ۹۹).

سلاحدار در دوره غزنوی تحویل‌دار سلاح سلطان بود. بیهقی در خلعت‌پوشی سلطان مسعود غزنوی از حضور این صاحب‌منصب یاد کرده است (۱۴: ص ۳۷۱).^(۱۲) خواجه نظام‌الملک نیز در شرح ایستادن بزرگان و کهتران و بندگان در حضور سلطان از سلاحداران نام برده است. سلاحداران و ساقیان از کسانی بودند که نزدیک تخت سلطان و گرداگرد آن می‌ایستادند (۱۹: ص ۱۴۸). اوزون چارشلی در شرح تشکیلات امپراتوری سلجوقیان این منصب را با عنوان امیر سلاح معرفی کرده است (۳۴: p47). همان‌گونه که یاد شد خواجه نظام‌الملک در اوج قدرت سلجوقیان، این عنوان را به‌صورت سلاحدار آورده است. ظاهراً کاربرد این عنوان به‌صورت امیرسلاح یا امیر سلاحدار مربوط به اواخر دولت سلجوقی است، مضافاً راوندی نیز این عنوان را به‌کار برده است. ظاهراً فقط افضل‌الدین ابوحامد کرمانی در شرح وقایع کرمان در اواخر دوره سلجوقی این عنوان را به‌صورت «امیرسلاح» آورده است (۷: ص ۷۹).

در دوره خوارزمشاهی نیز این عنوان به صورت «سلاحدار» به کار رفته است. همان‌گونه که یاد شد سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه کشتن شرف‌الملک را به پنج نفر از سلاحداران خود محول کرد (۳۸: ص ۲۶۰). ناصرالدین منشی کرمانی ضمن شرح این واقعه، اجراکنندگان فرمان را «سه چهار جاندار» می‌نویسد (۳۲: ص ۹۹). این گزارش این احتمال را قوت می‌بخشد که سلاحداران علاوه بر وظایف خود که نگهداری سلاح بود، همچون جاندار وظایف حفاظت از جان سلطان را نیز بر عهده داشتند. با این حال می‌دانیم که حداقل برخی سلاحداران سلطان جلال‌الدین از امرا بودند. ولی نسوی هیچ‌گاه این عنوان را به صورت امیر سلاحدار به کار نبرده است. از جمله «طواشی سلاحدار» از فرماندهان سلطان جلال‌الدین بود. همچنین سیرجه سلطان از جمله امرایی بود که از غیاث‌الدین پیرشاه برادر سلطان منفصل و به سلطان جلال‌الدین پیوست. امیر دکجک «سلاحدار» مقطع ولایت کبود جامه مازندران نیز از دیگر سلاحداران سلطان جلال‌الدین بود (۳۸: ص ۲۴۴، ۱۷۶، ۱۱۷، ۲۵). در اخباری که پس از مرگ سلطان جلال‌الدین منتشر شد، این شایعه نیز رواج داشت که در آن واقعه سلاحدار سلطان به جای او کشته شده است نه خود جلال‌الدین (۴: ص ۳۲۱).

نتیجه

ساختار اداری دولت خوارزمشاهیان همچون دیگر سلاله‌ها با اقتباس از تشکیلات اداری دولتهای پیشین شکل گرفت و با توجه به ویژگیهای سیاسی، جغرافیایی و اجتماعی با تغییراتی روبه‌رو شد. ولی این تغییرات، تحول اساسی در بدنه تشکیلات اداری ایران - به‌جای مانده از دوره‌های پیشین - ایجاد نکرد. با این حال برخی از این تغییرات در نوع خود با اصول اساسی ساختار اداری حکومت‌های ایرانی در تضاد بود. عزل وزیر و واگذاری مسؤلیت آن به شش تن وکیل در - اگرچه به صورت کوتاه‌مدت - در نوع خود تغییری مهم در تشکیلات اداری محسوب می‌شود. از سوی دیگر، فروپاشی یکباره امپراتوری خوارزمشاهی که بر اثر حمله مغول واقع شد، تأثیرات زیادی بر ساختار اداری ایران از جنبه‌های مختلف از جمله رواج عنوانها و اصطلاحات اداری مغولی برجای نهاد. در این میان قتل‌عام‌های متعدد مغول‌ها نیز در کاهش بسیاری از کار به‌دستان ایرانی مؤثر بود. از سوی دیگر به نظر می‌رسد در اواخر دولت خوارزمشاهیان و در هنگام آشفته‌گی اوضاع پس از حمله مغول، جایگاه و اعتبار بسیاری از مناصب

اداری رو به ابتذال نهاد. به نوشته نسوی هنگامی که سلطان محمد در جزیره آبسکون گرفتار آمده بود هر کس «خورشی می‌آورد توقیعی به منصب بزرگ و اقطاع معتبر به وی می‌داد و بسیار بودی که مردم برای خود توقیع‌ها می‌نوشتند. چه پیش سلطان کاتب یافت نمی‌شد و توقیعاتی که در آن جزیره تحریر یافته است همه به رسالت و پروانگی جلال‌الدین است و چون زمان دولت جلال‌الدین شد آن همه توقیعات را امضا فرمود و هر که گزُلکی یا دستارچه‌ای از آن سلطان می‌آورد که این به نشانی جهت فلان منصب به من داده است، می‌بوسید و آن منصب را آرزانی می‌داشت» (۳۸: ص ۶۹). تنزل جایگاه مناصب به گونه‌ای بود که برای عملة طرب نیز منشور امیری صادر می‌شد. از این دوره یک منشور انتصاب «امیرمطربی» در دست داریم. نویسنده منشور توجیه می‌کند که «هر حرفتی را آلتی و هر صنعتی را عدتی است» و همچنان که بدون مردان شجاع در صحنة رزم نمی‌توان وارد شد، بدون «ارباب ملاحی» نیز در مجلس بزم نمی‌توان حلاوتی یافت. وی هدف این کار سلطان را واگذاری زمام مصالح ارباب طرب به فردی مورد اعتماد نوشته است (۳۱: ص ۶۸ - ۶۵).

پی‌نوشت

- ۱- و طواط می‌سراید: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 یک خطه نیست در همه اطراف خافتین کان جا ز بازگاه تو فرمان نمی‌رسد
 (۴۳: ص ۱۲۴).
- ۲- و طواط سروده است:
 کهنه عامل از دیوان او صد بار چون کسری کمینه قاید از درگاه او صد بار چون دارا
 (۴۳: ص ۲۲)
- ۳- نسوی در نفثة‌المصدور اصطلاح امیربار را به کار برده است (۴۰: ص ۶۹).
- ۴- سنکیان کلمه‌ای فارسی و به معنای اتاق‌دار و یا پرده‌دار شاه است (۱۶: ص ۳۸).
- ۵- نوبخت مصحح کتاب تاج، این کلمه را به صورت ارم تاش یا آرام تاش صحیح می‌داند. در نظر او آرام همان حرم است (۱۶: ص ۳۸، ۲۲۷).
- ۶- بهاء‌ولد در جمله‌ای از «وکیل‌در» آن‌گونه یاد می‌کند که نشان از مقام بالای این صاحب‌منصب دارد (۱۱: ص ۱۳۳).

- ۷- از جمله اسماعیل حقی اوزون چارشیلی در بررسی تشکیلات سلجوقیان به این منصب اشاره نکرده است (47: p38). حسن انوری نیز در بررسی اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی از این منصب نام نبرده است (۹: ص ۴۶ - ۱۴).
- ۸- در ترجمه متن عربی سیرت جلال‌الدین به این اسم به صورت سیف‌الدین «طرب‌ابه» نوشته شده است (۳۹: ص ۱۷۲).
- ۹- به نوشته یک متن تخصصی در مورد شکار مربوط به این دوران، یکی از زیستگاه‌های قابل توجه باز در جهان، خوارزم بود (۳۷: ص ۸۳).
- ۱۰- در ترجمه سیرت جلال‌الدین، این نام به صورت «مظفرالدین باردکه حاجب قزوین» نوشته است که صحیح به نظر نمی‌رسد (۳۹: ص ۶۸).
- ۱۱- در ترجمه عربی سیرت جلال‌الدین از این شخص و منصب او نام برده نشده است (۳۹: ص ۱۷۵).
- ۱۲- در قابوسنامه سلاح‌دار در معنی عمومی آن یعنی کسی که سلاح حمل می‌کند و از شخص یا مکان و کاروانی حراست می‌کند آورده شده است (۲۳: ص ۱۷۱ - ۱۶۸).

منابع

- ۱- ابن اثیر، عزالدین علی. تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۲۵، ترجمه ابوالقاسم حالت - عباس خلیلی، علمی، تهران، ۱۳۶۸.
- ۲- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد. تاریخ طبرستان، ج ۲، به تصحیح عباس اقبال، کلاله خاور، چ دوم، تهران، ۱۳۶۶.
- ۳- ابن بی‌بی، امیرناصرالدین حسینی. الاوامر العلامیه فی الامور العلامیه، به کوشش عدنان صادق ارزی، آنکارا، Kurumu Basimevi، ۱۹۵۶م.
- ۴- ابن عبری. مختصر تاریخ الدول، ترجمه عبدالمحمد آیتی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۷.
- ۵- اصفهانی، محمودبن محمد. دستورالوزاره، به تصحیح دکتر رضا انزابی‌نژاد، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴.
- ۶- ابی‌ربیع، شهاب‌الدین احمدبن محمد. رساله سلوک فی تدبیر الممالک، «مجموعه مقالات تأملات سیاسی در تاریخ تفکر اسلامی»، ج ۴، ترجمه ملیح‌السادات فردانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۷.
- ۷- افضل‌الدین ابوحامد کرمانی. سلجوقیان و غز در کرمان، به تصحیح دکتر محمد ابراهیم باستانی‌پاریزی، کوروش، تهران، ۱۳۷۳.

- ۸- افضل کرمانی، حمیدالدین احمدبن حامد کرمانی. *المضاف الی بدایع الازمان فی وقایع کرمان*، به تصحیح عباس اقبال، مجلس، تهران، ۱۳۳۱.
- ۹- انوری، حسن. *اصطلاحات دوره غزنوی و سلجوقی*، طهوری، چ دوم، تهران، ۱۳۷۳.
- ۱۰- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ. *ترکستان‌نامه*، ج ۲، ترجمه کریم کشاورز، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۶۶.
- ۱۱- بهاء‌الدین محمدبن حسین خطیبی بلخی. *معارف*، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، طهوری، چ دوم، تهران، ۱۳۵۲.
- ۱۲- بغدادی، بهاء‌الدین محمدبن مؤید. *التوسل الی التوسل*، به تصحیح احمد بهمینیار، شرکت سهامی چاپ، تهران، ۱۳۱۵.
- ۱۳- بنداری، فتح‌بن علی. *تاریخ سلسله سلجوقی*، ترجمه محمدحسین جلیلی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۶.
- ۱۴- بیهقی، ابوالفضل. *تاریخ بیهقی*، به تصحیح دکتر غنی و دکتر فیاض، بانک ملی ایران، تهران، ۱۳۲۴.
- ۱۵- *تاریخ سری مغولان*، ترجمه از مغولی به فرانسوی پل پلوی، ترجمه از فرانسوی به فارسی دکتر شیرین بیانی، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۰.
- ۱۶- جاحظ، ابوعثمان. *تاج*، ترجمه حبیب‌الله نوبخت، کمیسیون معارف، تهران، ۱۳۰۸.
- ۱۷- جوزجانی، منهاج‌السراج. *طبقات ناصری*، ج ۲، به کوشش عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳.
- ۱۸- جوینی، محمد. *تاریخ جهانگشا*، به کوشش محمدبن عبدالوهاب قزوینی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۷۵.
- ۱۹- خواجه نظام‌الملک طوسی. *سیاست‌نامه*، به کوشش دکتر جعفر شعار، حبیبی، چ سوم، تهران، ۱۳۷۰.
- ۲۰- خواندمیر، غیاث‌الدین. *تاریخ حبیب‌السیر*، مصحح جلال‌الدین همایی، ج ۴، خیام، چ سوم، تهران، ۱۳۶۲.
- ۲۱- دهخدا، علی اکبر. *لغت‌نامه*، مدخل استادالدار.
- ۲۲- راوندی، محمدبن علی بن سلیمان. *راحة‌الصدور و آیه‌السرور در تاریخ آل سلجوق*، به تصحیح محمد اقبال، علمی، چ دوم، تهران، ۱۳۶۳.
- ۲۳- عنصرالمعانی کیکاووس. *قابوس‌نامه*، به تصحیح غلامحسین یوسفی، علمی و فرهنگی، چ پنجم، تهران، ۱۳۶۸.

- ۲۴- عین‌القضات همدانی. *نامه‌های عین‌القضات همدانی*، ج ۱، به کوشش علینقی منزوی و عقیف عسیران، منوچهری- زوار، چ دوم، تهران، بی‌تا.
- ۲۵- همان، به کوشش علینقی منزوی و عقیف عسیران، منوچهری، زوار، چ دوم، تهران، ۱۳۶۲.
- ۲۶- فخر مدبر. *آیین کشورداری*، به کوشش محمد سرور مولایی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۴.
- ۲۷- کریستین سن، آرتور. *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۸.
- ۲۸- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک ابن محمود. *تاریخ گردیزی*، به تصحیح عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳.
- ۲۹- لمبتون، ا. ک. ا. س. «ساختار درونی امپراطوری سلجوقی»، *تاریخ ایران کمبریج*، ج ۵، گردآورنده جی. آ. بویل، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، چ سوم، تهران، ۱۳۷۹.
- ۳۰- مستوفی، حمدالله. *تاریخ گزیده*، به کوشش دکتر عبدالحسین نوایی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴.
- ۳۱- منشی، نورالدین. *وسایل‌الرسالیل و دلائل‌الفضایل*، به تصحیح رضا سمیع‌زاده، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۱.
- ۳۲- منشی کرمانی، ناصرالدین. *سمط‌العلی للحضرة العلیا در تاریخ قراختانیان کرمان*، به تصحیح عباس اقبال، اساطیر، تهران، ۱۳۲۸.
- ۳۳- مهیمنی، محمدبن عبدالخالق. *دستور دبیری*، به کوشش عدنان صادق ارزی، دانشگاه آنقره، آنقره، ۱۹۶۲م.
- ۳۴- نجم‌الدین رازی. *مرصادالعباد*، به کوشش دکتر محمدامین ریاحی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۲.
- ۳۵- همو. *مرموزات اسدی در مرموزات داودی*، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، دانشگاه مکاگیل، تهران، ۱۳۵۲.
- ۳۶- نخجوانی، محمدبن هندوشاه. *تجارب السلف*، به تصحیح عباس اقبال، طهوری، تهران، ۱۳۵۷.
- ۳۷- نسوی، ابوالحسن علی‌بن احمد. *بازنامه*، به تصحیح علی غروی، مرکز مردم‌شناسی ایران، تهران، ۱۳۵۴.
- ۳۸- نسوی، شهاب‌الدین محمد خرندزی. *سیرت جلال‌الدین مینکبرنی*، به تصحیح مجتبی مینوی، علمی و فرهنگی، چ دوم، تهران، ۱۳۶۵.
- ۳۹- نسوی، شهاب‌الدین محمد خرندزی، *سیره جلال‌الدین یا تاریخ جلالی*، ترجمه محمدعلی ناصح، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، سعدی، چ دوم، تهران، ۱۳۶۶.

- ۴۰- همو. *نقشه‌المصدر*، به تصحیح دکتر امیرحسین یزدگردی، وزارت آموزش و پرورش، تهران، ۱۳۴۳.
- ۴۱- نیشابوری، ظهیرالدین. *سلجوقنامه*، کلاله خاور، تهران، ۱۳۳۲.
- ۴۲- وزیری، احمدعلی. *تاریخ کرمان*، به تصحیح دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی، علمی، ج چهارم، تهران، ۱۳۷۵.
- ۴۳- وطواط، رشیدالدین محمد. *دیوان شعر*، به تصحیح سعید نفیسی، بارانی، تهران، ۱۳۳۹.
- ۴۴- وطواط، رشیدالدین محمد. *نامه‌های رشیدالدین*، به تصحیح دکتر قاسم نویسرکانی، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۸.
- ۴۵- هروی، سیف‌بن محمد. *تاریخ‌نامه هرات*، به تصحیح محمد زبیرالصدیقی، به کوشش خان بهادر خلیف، خیام، ج دوم، تهران، ۱۳۵۳.
- ۴۶- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله. *جامع‌التواریخ*، به تصحیح محمدروشن- مصطفی موسوی، البرز، تهران، ۱۳۷۳.
- 47 - Uzuncarsile, Esmail Hakki, (1970), *Osmanle Devleti Teskilatina Medhal*, Ankara, Turk Tarihurumu Basimevi.